

ایده دانشگاه

کارل یاسپرس

ترجمه مهدی پارسا
و مهرداد پارسا



فهرست

۹	سپاسگزاری
۱۱	یادداشت ویراستار انگلیسی
۱۷	پیشگفتار
۲۳	مقدمه

بخش اول: حیات فکری

۲۹	۱. ماهیت علم و پژوهش علمی
۲۹	ویژگی های اصلی علم و پژوهش علمی
۳۱	معنای محدود و گسترده علم
۳۵	حدود علم
۳۶	علم به منزله امری سودمند در مقابل علم به منزله غایتی در خود
۴۰	پیش فرض های اساسی علم
۴۳	علم نیازمند جهت است
۴۷	علم به عنوان پیش فرض صداقت
۴۹	علم و فلسفه
۵۳	۲. روح، وجود انسانی، عقل
۵۷	۳. فرهنگ

بخش دوم: اهداف دانشگاه

۴. تحقیق، آموزش و پرورش ۶۵
- تحقیق ۶۸
- آموزش و پرورش در حکم شکل‌دهی به ذهن ۷۵
- آموزش ۸۴
۵. ارتباطات ۹۳
- بحث و مباحثه ۹۵
- شکل‌گیری «مکاتب فکری» به عنوان نمونه‌ای از مشارکت فکری ۹۷
- دانشگاه به مثابه محل تلاقی رشته‌ها و جهان‌بینی‌های مختلف ۹۹
۶. دانشگاه به مثابه نهاد ۱۰۳
- ناکامی نهاد در زنده نگه داشتن ایده دانشگاه ۱۰۳
- ضرورت نهادها ۱۰۸
- نقش شخصیت در ساختار رسمی دانشگاه ۱۱۰
۷. کیهان دانش ۱۱۵
- طبقه‌بندی دانش ۱۱۶
- دپارتمان‌های آکادمیک ۱۱۹
- توسعه دانشگاه ۱۲۴

بخش سوم: ملزومات وجود دانشگاه

۸. عامل انسانی ۱۳۷
- انواع استعدادها ۱۳۹
- توزیع استعدادها و ویژگی‌های مشخصه توده‌ها ۱۴۴
- فرایندگزینش ۱۴۹
۹. دولت و جامعه ۱۵۹
- دانشگاه به منزله دولتی در درون دولت ۱۵۹

- تغییرات در دانشگاه در جهانی در حال تغییر ۱۶۰
- معنای نظارت حکومتی ۱۶۲
- اصل شایسته‌سالاری فکری ۱۶۷
- جستجوی حقیقت و نسبت آن با سیاست ۱۶۹
- دانشگاه و ملت ۱۷۳

یادداشت ویراستار انگلیسی

کارل یاسپرس ایده دانشگاه را در پایان دیکتاتوری هیتلر و بعد از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم نوشت، پس از آن که بدترین فجایع از بیرون و درون بر سر دانشگاه‌های آلمان آوار شد. نابودی بیرونی در میان ویرانی شهرهای آلمان مشهود بود. انهدام درونی کم‌تر آشکار، اما بدتر بود. این انهدام را می‌توان در خاطر هزاران دانشجویی جستجو کرد که آثار کانت را رها کرده بودند تا به سخنرانی‌های گوبلس و چکمه‌کوبیدن‌های گارد ویژه گوش دهند؛ استادانی که مشتاقانه تبلیغات ملی‌گرایانه و نژادی را باور کرده بودند، معیارهای تفکر انتقادی را رها می‌کردند؛ و آن استادان دیگری که به تعالیم رایش سوم معتقد نبودند، مصلحت را در این می‌دیدند که وانمود کنند باور دارند، و با این‌که فریب نخورده بودند، اما به فریبکاران کمک می‌کردند. در میان این ویرانی اخلاقی، اقلیتی از دانشجویان و استادان آلمانی بودند که بر تعهداتشان به صداقت و تفکر مستقل استوار ماندند. بسیاری از آنان جانشان را در راه این تعهد از دست دادند، یا سال‌ها در اردوگاه‌های کار اجباری یا تبعید به سر بردند. برخی دیگر هم، همچون کارل یاسپرس، در آلمان زندگی

فلسفه آگزیستانس، به معنای فلسفه وجودی است که بر اهمیت تجربه زیاده از هر روشی که بتواند آن را به صورتی کلی و مجرد درآورد، تأکید دارد. این فلسفه بر این باور است که انسان به تنهایی در جهان قرار دارد و باید با وجود این تنهایی، معنی و هدف زندگی خود را بیابد. آگزیستانس بر این باور است که انسان در هر لحظه از زندگی خود، با انتخاب‌های خود، مسئولیت‌پذیر است و باید این مسئولیت‌ها را با صداقت و شجاعت بپذیرد. این فلسفه بر این باور است که انسان در هر لحظه از زندگی خود، با انتخاب‌های خود، مسئولیت‌پذیر است و باید این مسئولیت‌ها را با صداقت و شجاعت بپذیرد.

پیشگفتار

کارل یاسپرس، همراه با مارتین هایدگر، از نمایندگان پیشگام «آگزیستانسیالیسم» آلمان به شمار می‌آیند. یقیناً، کسی که ذهنی پیوسته جستجوگر دارد، در پی این نیست که ایده‌ها و شهرتش برچسب مُدروز بخورند، به‌ویژه اگر این برچسب به چنان طیف وسیعی از افکار فلسفی اطلاق شود که بیشتر تر گمراه‌کننده باشد تا روشنگر. با این همه، خود یاسپرس برای یکی از معروف‌ترین آثارش عنوان فلسفه آگزیستانس: سه درسگفتار^۱ (Walter de Gruyter, 1938) را برگزید.

در زمانی که علاقه نخست فلسفه آکادمیک آلمان ظرافت‌های کاملاً فنی تفکر «نوکاتی» بود، یاسپرس عمیقاً درگیر موضوعی شده بود که بسیار گسترده‌تر از نظریه شناخت بود (گرچه به‌هیچ‌وجه نامرتب با آن نبود)، یعنی مسئله هستی انسانی و نسبت غایبی‌اش با خویشتن و جهان. او در درسگفتارهای اشاره‌شده می‌گوید: «آنچه فلسفه آگزیستانس می‌خوانیم چیزی جز شکلی تازه از همان فلسفه واحد و جاودان نیست.»

«این واقعیت که امروزه واژه آگزیستانس، اهمیتی محوری یافته است

1. *Existenzphilosophie: Three Lectures*